

ابوالحسن بنی صدر

تاریخ کشی خودکشی است.

هموطنان عزیزم

در هر دوره تاریخی، انگشت شمارند آنها که تاریخ آن دوره ملت خویش می‌شوند و جهت یاب تحول می‌گردند. تاریخ ملت خود و سمت یاب می‌شوند بدین خاطر که در تمامی رویدادها که در آنها پای استقلال کشور و آزادی مردم بمیان می‌آید، نقشی برعهده می‌گیرند، در یکی از دو جریان قرار می‌گیرند و آن را به پیش می‌برند. چنانکه در زندگی خود، زندگی ملت خویش را بیان می‌کنند.

با وجود این، کسانی که تاریخ می‌شوند، از دو قماش هستند: آنها که به خدمت قدرت (=زور) در می‌آیند و کسانی که در برابر قدرت مداران، از حقوق انسان و رشد ملت و استقلال کشور دفاع می‌کنند. اولی‌ها از آینده می‌ترسند. از آزادی، از رشد، از استقلال می‌ترسند. هر اندازه ترسشان بزرگ‌تر، شقاوتشان بیشتر. زندانی زور خود و همه کسانی می‌شوند که جریان استقلال و آزادی را به پیش می‌برند. لحظه‌های دگرگونیهای اجتماعی بزرگ، آن لحظه‌ها هستند که زور پرستان باکشتن کسانی که تاریخ یک ملت شده‌اند، در حقیقت خودکشی می‌کنند. کشتن مردی ۷۰ ساله وزنی ۵۷ ساله، از کم‌شمار انسانهایی که تاریخ ملت شده‌اند، آنها با چنان سببیت، شقاوت و شناعتی، براستی خودکشی استبداد فراگیر ملاتاریا است. بدینسان، وابسته‌ترین استبدادی که هرگز تاریخ ما به خود دیده، خودکشی کرده است. چرا که:

۱- زندگی داریوش فروهر و همسر او، پروانه فروهر، حرکت پیوسته ایست بر اصل موازنه منفی که استقرار نظام مردم سالاری بر دو اصل استقلال و آزادی را هدف قرار داده است.

۲- هستی ابدیت را از آزادی دارد. پس زیست در آزادی و استقلال، زندگی همیشگی است. بنا بر این، کسی که در آزادی و استقلال می‌زید و مقام شهید می‌جوید، همواره تاریخ و الگو است.

۳- زندگی آزاد و مستقل نه تنها نیاز به زور ندارد، بلکه نیازمند آنست که زور در کار نیاید. از اینجا، زندگی آزاد و مستقل طبیعی، متکی به خود و در رشد خود جوش است. در برابر، انسانها را از آزادی و ملتی را از استقلال محروم کردن نیاز به زور دارد. اما زور از خود هستی مستقلی ندارد. باید ایجادش کرد. بدون روابط سلطه‌گر-زیر سلطه، ایجاد کردنی نیست. از اینرو، هر استبدادی، به ضرورت، وابسته است.

۴- زندگی آزاد و مستقل شفاف و خالی از تضاد است. در برابر زندگی در قید زور، همه ابهام و تضاد است. صحنه جنایت را در نظر مجسم کنید! فروهرها در خانه شان، کشته شده‌اند. جنایت خود می‌گوید سیاسی است. رژیم جنایت و خیانت و فساد نیز، نمی‌تواند انکار کند که جنایت سیاسی است. در زندگی این دو، هیچ ابهامی وجود ندارد. از این رو، استبدادیان نمی‌توانند جنایت را جز آنچه هست وانمود کنند. مهمتر، نوع جنایت پرده‌های ابهام را می‌درد: جنایتکاران از آینده بسیار نزدیک می‌ترسند. بسیار کم اتفاق می‌افتد جنایتی به این شفافیت هدف جنایتکار را بیان کند.

۵- صحنه جنایت درون دو جریان را نمایان می‌کند: جریان استقلال و آزادی از مرگ نمی‌هراسد. پیشروی سلاخان نیز، آزاد و مستقل است. قساوت بی اندازه می‌گوید که شهیدان، نه ضعیفی، نه یاسی، نه عجزی ابراز کرده‌اند. شناعتی که جنایتکاران بکار برده‌اند، آشکار می‌کند که

جنون قساوت آنها از استواری دو شهید است. مهمتر، هدفی که فروهرها در طول زندگی داشته‌اند، در خود آنها است: زندگی آزاد و مستقل. اما جانیان، با جنایتی چنین، کدام هدف را می‌جسته‌اند؟ می‌دانیم که بنام "مصلحت نظام و اسلام" این گونه جنایتها را مرتکب می‌شوند. دو شهید والا قدر، پرده فریب جنایتکاران را دریدند: قساوت و شقاوت و شناختی که در جنایت بکار رفته است، می‌گوید که هدف رژیم جنایت، همان وسیله‌ایست که بکار می‌برد: زور و زورمرداری. هنوز سپیده روز تولد سرور آزادگان، حسین، (ع) ندیده، مرتکب جنایت شدند، جنایتی بهمان گویائی جنایت کربلا.

۶- کسانی که تاریخ زندگی مردم خود می‌شوند، گوناگونی‌های مرامی و قومی را می‌پذیرند. فروهرها با آنکه در رهبری یک حزب بودند، اما همه عمر در یک جبهه و در یک جریان مبارزه کردند. هیچگاه موقعیت جداگانه‌ای برای خود نجستند. در برابر، بنای کار استبدادیان بر طرد و حذف دیگران و به انحصار در آوردن قدرت (= زور) است. حیات یک ملت بدون گوناگونی طرز فکرها که در یک محیط مردم سالار همزیستی کنند، میسر نیست. پس جریان قدرتمدار ضد حیات ملتی است. و وقتی با جنایتی از این نوع با حیات می‌ستیزد، می‌گوید و به فریاد که تضادش با حیات ملی به نقطه‌ای رسیده است که باید بمتابیه مانع ادامه حیات ملی از سر راه برداشته شود. به صحنه جنایت بازگردید و به فریاد دو پیکر پاره پاره گوش کنید: اصلاح استبداد و وابستگی به از میان برداشتن آن و جانشین کردن جریان استقلال و آزادی است.

۷- نقش اجتماعی شهید جهت نمودن و روش آموختن است: به انواع مبارزه‌ها با استبداد و وابستگی که بنگری، می‌بینی برای تمایل‌هائی، میان حق (آزادی و استقلال) و تکلیف، حق و مصلحت دوگانگی وجود دارد. این دوگانگی سبب شده است که بنام مصلحت، حقیقت را قربانی کنند. غافل از اینکه، اگر حقیقت واجد بهترین روش (مصلحت) نباشد، حقیقت نیست، دروغ است. هنوز به صحنه جنایت بازگردید، لحظه‌ئی که دامن به ابدیت می‌کشد، آن لحظه است که اگر، در آن، استوار بمانی و حقیقت و تکلیف و مصلحت را از یکدیگر جدا نکنی، شهید می‌شوی. کشته شدن در این زندگی، در همان زندگی زنده شدن است که عارفی چون مولوی وصف می‌کند و داریوش و پروانه می‌یابند. می‌بینید که در این نوع زندگی نیاز به "سرکشیدن جام زهر آلود نیست".

۸- مبارزه بنام استقلال و آزادی نمی‌تواند به روشی انجام بگیرد که ناقض استقلال و آزادی باشد. جریان استقلال و آزادی، جریانی است که اصل موازنه منفی آن را از آن انحراف‌های خطرناک حفظ کرده است که جنبش‌های بسیاری را فاسدگر دانه اند: توسل به قدرت خارجی و بدتر از آن، محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی. طی یک قرن، کسانی که در جریان آزادی و استقلال به مبارزه برخاسته‌اند، دانسته‌اند آن استفاده از حق که موجب سلب حق شود، فساد بزرگ است. برای رسیدن به حق، آن را به‌گرو گذاشتن، فساد اکبر است. پرهیز از این دو فساد، روش مبارزه را معین می‌کند: مبارزه باید در آزادی پیش رود و مستقل از هر قدرت خارجی باشد. چون چنین است، مردم خود باید زندگی در آزادی و استقلال را حق خود بدانند و موانع تحققشان را از سر راه بردارند. یک بار دیگر به صحنه جنایت بازگردید: کشته‌ها و نفری هستند که همه عمر بر این و در این دو اصل زیسته‌اند. جنایتکاران کیانند؟ آنها مرگ قدرت خویش را از استقرار این دو اصل و راه و روش زندگی در آزادی و استقلال می‌بینند؟ جنایت سندی است که در آن، جنایت‌کاران افلاس خویش را تصدیق کرده‌اند. به سخن دیگر، جنایت همان جام زهر آلودی است که استبدادیان، به قصد خودکشی، سرکشیده‌اند.

هموطنان عزیز من،

مردمی که شهیدان را تا آرامگاه همراهی کرده‌اند، پیام شهیدان را دریافته‌اند و با شعارها که سر داده‌اند، آن را تصدیق کرده‌اند: شعارها در مخالفت با استبداد، با سازش محرمانه با امریکا، با

گرفتن قرضه، باقیمومت ملاتاریا و جانبداری از آزادی، از استقلال، از دولت مردمی، از...
اینک نوبت برخاستن و زندگی آزاد و مستقل خواستن است. جنایتی که در شقاوت و شناعت حد
نمی شناسد به شما می گوید زندگی در استبداد این رژیم، همه خواری، همه شرمساری، همه
حقارت، فقر کامل است. به افق باز وطن بنگرید! بر آن، دو قامت رشید داریوش و پروانه را می بینید
که شما را به زندگی در آزادی و بزرگی می خوانند، فراخوانشان را اجابت کنید.

ابوالحسن بنی صدر